

جایگاه دین در جامعه مدرن

جهانی شدن ارزش ها - بخش چهارم

نوشته عبیدی کلانتری

برای شنیدن فایل صوتی «اینجا» و در صورت داشتن اینترنت پرسرعت [«اینجا»](#) را کلیک کنید.

در ادامه سلسله بحث های نیلگون در باره «جهانی شدن ارزش ها»، این هفته به موضوع جایگاه دین در جامعه مدرن می پردازیم. جوامع مدرن و متجدد، جوامعی «سکولار» هستند. در این برنامه کلمه «سکولار» را به معنی «غیر دینی، غیر الاهی، انسانی، و این جهانی» به کار می بریم.

برای مثال، اگر بگوئیم: «سکولار شدن آموزش و پرورش یا سکولار شدن اخلاقیات، دین را به عقب نشینی و می دارد.» منظورمان این است که اصول تعلیم و تربیت در نظام آموزشی، یا معیار ارزیابی اعمال نیک و بد در نظام اخلاقی، از منابع غیردینی و غیرالاهی گرفته می شوند - نه از شریعت، فقه یا تعالیم عرفانی.

در جوامع مدرن به طور عام این حکم پذیرفته شده است که سکولار شدن به معنی جدائی دین از دولت است. در این برنامه توضیح خواهیم داد که سکولار شدن فراتر از این حکم می رود و نه تنها حذف دین از حوزه سیاست را می طلبد بلکه به معنی محدود شدن نفوذ دین در جامعه مدنی، در فرهنگ، و در وجدان و هویت فردی نیز هست.

فراتر از جدائی دین و دولت

در جوامع اروپائی، کاربرد مدرن مفهوم جامعه مدنی، در کنار «دولت» و «خانواده» معنا می شود. روشنفکران عصر اسکاتلندی روشنگری - کسانی همچون آدام فرگوسن، دیوید هیوم، و آدام سمیت - و سپس فیلسوف آلمانی هگل، کل جامعه را به سه حوزه خانواده، جامعه مدنی، و دولت تقسیم کردند. جامعه مدنی در میان حیطه خصوصی خانواده و حیطه سیاسی دولت قرار دارد. جامعه مدنی، مصون از دخالت دولت، محل فعالیت اقتصادی و فرهنگی شهروندان آزاد، است.

به دنبال روند سکولار شدن، نفوذ دین در جامعه مدنی کاهش می یابد. عملکرد اقتصاد، آموزش و پرورش، رسانه های جمعی، احزاب سیاسی و اتحادیه های صنفی، نهادهای فرهنگی و هنری، تفریحات و سرگرمی ها، به طور آگاهانه از دخالت دین مصون نگهداشته می شوند. فعالیت های مدنی تابع قوانین مدنی می شوند نه تابع شریعت یا فقه. هرچه تجدد و مدرنیت بیشتر قوام بگیرد، دین بیشتر از اجتماع به سمت حریم خصوصی رانده می شود. در پهنه فرهنگ و جامعه، دین مرکزیت خود را از دست می دهد.

در کشورهایی چون آمریکا، کانادا، یا مجموعه کشورهای اتحادیه اروپا، فرهنگ جامعه در وهله نخست با ویژگی دینی آن تعریف نمی شود. نمی توان به فرهنگ آمریکائی یا فرهنگ اروپائی همزمان صفت فرهنگ دینی یا فرهنگ مسیحی یا یهودی اطلاق کرد. اما در ایران شاید بتوان ادعا کرد که فرهنگ ایرانی هنوز به طور غالب فرهنگی دینی است. این حکم هم از سوی مدافعان سرسخت دین ادعا می شود و هم از سوی منتقدان فرهنگ اسلامی.

چرا انسان ها به دین نیاز دارند؟

بسیاری از مصلحان دینی و روشنفکران سکولار که از جدائی دین و دولت استقبال می کنند، همزمان اعتقاد دارند دین را نمی توان از پهنه جامعه حذف کرد زیرا دین به یک نیاز همیشگی بشری پاسخ می دهد. این اعتقاد بر دو پیش فرض فلسفی (انسان شناسی فلسفی) و جامعه شناختی استوار است. یکی اینکه هر فرد برای وجود خود در این جهان، معنی و غایتی می طلبد. انسانها به طور معمول هستی خود را در جهان «بی هوده» نمی دانند. دین حضور انسان را در جهان، بخشی از یک طرح مقدر کیهانی (کازمیک) ترسیم می کند که طراح و خالق دارد، خالق که آگاهانه مقصود و غایتی را دنبال می کند. انسان در این طرح، جایگاه ویژه ای دارد. انسان به طور طبیعی به رستگاری می اندیشد و خارج از دین راه رستگاری بر او بسته است.

پیش فرض جامعه شناسانه آن است که انسانها برای همزیستی در جامعه به اصول اخلاقی نیاز دارند. بهتر گفته باشیم، آنچه جامعه را پابرجا نگه می دارد نظامی از ارزش های مشترک است که همچون سیمان، همبستگی جامعه را حفظ می کند. آنچه ما نام «جامعه» روی اش می گذاریم همین نظام اخلاقی (مورال آردر) است. دین در عصر مدرن می تواند به بهترین شکل مواد آن سیمان را فراهم کند. حال اگر جامعه پیچیده و متنوع مدرن نخواهد تنها به یکی از ادیان، جایگاه ویژه ای ببخشد، مصلحان اجتماعی باید عناصر اصلی دین را گرفته و آن را به شکل یک «دین مدنی» (سیویل رلیجن) به جامعه عرضه کنند. دین مدنی

نظامی اخلاقی در چارچوب ملی است که عناصری از نظام ارزشی دینی را با عناصری از جهان بینی ناسیونالیسم به هم می آمیزد. در آمریکا که جامعه ای سکولار است، ایدئولوژی یا تصور «دین مدنی» مقام ویژه ای دارد. (در یکی از برنامه های آینده به «دین مدنی» در آمریکا خواهیم پرداخت).

برجسته شدن کارکرد خصوصی دین در برابر نقش اجتماعی آن

دو پیش فرضی که هم اکنون ذکر کردیم، مورد قبول همهء متفکران عصر مدرن نیست. شاخه هائی از فلسفهء مدرن اعتقاد دارند که کارکرد «معنا بخش» دین تنها برای حفظ انسان ها از گزند ناامنی وجودی است. اگر دین یا یک نظام اعتقادی متافیزیکی نباشد، انسان پشتوانه و تکیه گاه خود را در برابر «ناشناخته» و «نامتناهی» از دست می دهد و از لحاظ روحی بی خانمان می شود. خلقت خدا توسط انسان، عملی است معنا دهنده به جهان؛ جهانی که در اصل فاقد معنا است. «معنائی» که به این نحو خلق می شود انسان را از هراس نیهیلیسم می رهاوند. نیهیلیسم همان آگاهی به بی معنائی غائی جهان و فقدان «طرح و طراح» است. در برابر قطعیت مرگ و نبودن غایت در هستی، دین به ما وعدهء زندگانی جاودان در جهانی دیگر را می دهد.

در جامعهء مدرن، با وجود آنکه مقام شناخت شناسانه (اپیستمیک)ی ادعاهای دین در برابر قطعیت تئوری های علمی رنگ باخته است، اما کارکرد معنادهندهء دین هنوز در وجدانهای فردی حضوری پر توان دارد. آیا باید نتیجه گرفت نیاز به رستگاری اخروی در «ذات» انسان نهفته است که حتا تسکین دروغین را بر هشیاری هراس آور ترجیح می دهد؟ یا اینکه این «ذات» هم طی تاریخ دگرگون خواهد شد؟ بینش مدرن به «ذات» ها و «طبیعت» های ازلی و ابدی اعتقادی ندارد.

در مورد پیشفرض جامعه شناسانهء ضرورت یک «نظام ارزشی» در حفظ اجتماع (مکتب امیل دورکیم و جامعه شناسی کارکرد گرا)، منتقدان بر آنند که جامعه تنها یک «نظام همبستهء ارزشی» نیست بلکه مجموعه ای اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی است حاوی تضادها و تناقض ها، حاوی طبقات و منافع گوناگون و «فرهنگ» نیز خود به خرده فرهنگ های متفاوت و گاه متضاد تقسیم می شود. مشروعیت نظامهای اجتماعی از کارکردهای اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک آنها نشأت می گیرد نه از نظامهای اخلاقی شان.

هویت دینی در مقایسه با هویت های مدرن

این درست است که انسانها بنا بر ضرورت باهم بودن، هرگز نمی توانند بدون یک نظام اخلاقی در اجتماع زندگی کنند. اما در جامعهء مدرن، نظامهای اخلاقی منحصر به دین نمی شود. نظام های اخلاقی دینی، خود بخشی از یک کیهانشناسی متافیزیکی (کاسمولوژی) بزرگ تراند. اگر آن کیهانشناسی متافیزیکی

برای تعداد زیادی از انسانهای جامعه مدرن دیگر معقول و باورکردنی نباشد، اعتبار نظام اخلاقی وابسته به آن نیز کاهش می یابد یا از میان می رود. اخلاق مدرن بر نظامهای فکری عقلی متکی است.

کسانی که در کشورهای صنعتی مدرن زندگی کرده اند می دانند که دین و مذهب بخشی اساسی از زندگی روزمره را تشکیل نمی دهد. نه در زبان گفتاری و نه در مراودات اجتماعی چهره به چهره و نه در روابط ساختاری یا نهادی شده، دین حضور بارز ندارد. یکی از دلایل این غیبت، آن است که جامعه مدرن در انسانها، از همان اوان کودکی، ساختاری قوی از فردیت (ایندی ویدوآلیتی) و امکان انتخاب آزاد در باورها و عقاید تعیین می کند. به جای روحیه طاعت و بندگی و خاکساری، استقلال رأی و اعتماد به نفس تشویق می شود.

شکل گرفتن هویت در جامعه مدرن به طور بنیادی با شکل گیری هویت در جامعه ماقبل مدرن تفاوت دارد. فردیت هرگز تحت الشعاع هم‌رنگی با عناصر سنتی، قومی، یا دینی نیست. در جامعه ماقبل مدرن، توسط مکانیسم هائی چون «احساس گناه»، «قبول شرم» و «روسیاهی» و «تقدیر» و «خواست خدا»، هویت و شخصیت افراد کنترل می شود. در جامعه مدرن این قید و بندها نیست و هویت ها متنوع و تغییر پذیراند. تصور اینکه کسی به خاطر تغییر نظام اعتقادی اش «مرتد» یا «ملحد» خطاب شود، مضحک و بی معنی جلوه می کند.

اگر از زبان تشبیه استفاده کنیم، هویت چندبعدی را می توان به پوشش انسانها تشبیه کرد. در جامعه مدرن، زنان و مردان می توانند از انواع رنگ ها و مدل ها و فابریک ها، با تنوع بی نهایت در بُرش و دوخت، به انتخاب خود بهره گیرند. حال این را مقایسه کنید با دوام زمانی و یک نواختی چادر یا مانتوی همسان، یا ریش و ردا و سرپوش همسان. یک سانی ظاهری و هم‌رنگی تحمیل شده، انعکاسی از هویت قالب گرفته شده است. در جامعه مدرن، قالب هویت دینی، تنها یکی از لباسهاست در گنجی ای مملو از صدها لباس متنوع دیگر.

پروژه ناتمام روشنگری در کشور ما

سکولار شدن جوامع در تاریخ جهانی، نخستین بار در اروپا در پایان قرون وسطا و به هنگام گذار جامعه از فئودالیسم به سرمایه داری به وقوع پیوست. جنبش روشنگری و انقلابات علمی و صنعتی در این دوران آغاز شد که مقارن بود با تضعیف نقش مسیحیت در فرهنگ جامعه.

در ایران ما چنین تحولی نداشته ایم. اما شروع کم رنگ آن را در جنبش مشروطیت و حرکت منورالفکران آن می بینیم که در اوایل قرن بیستم، به تقلید از اروپا، آغاز شد و سپس در دوران سلطنت خاندان پهلوی به شکل ناقص ادامه پیدا کرد. آشنائی ما با انقلابات علمی و صنعتی اروپائی و با دانش نوین، با استقرار نظام آموزش و پرورش مدرن غربی در ایران آغاز شد. فرهنگ مشروطیت تا همین امروز در کشور ما به شکل پروژهء ناتمام تجدد با موانع بی شمار روبرو بوده؛ فرهنگ دینی از موانع اصلی تکمیل پروژهء روشنگری و روشن اندیشی در ایران بوده است.